

و پیش امیر المومنین ابی بکر رضی الله عنه بر زمین می خیزد و می گوید  
 که من یهودی شاکن بودم و روزی گفت ای جاحقه قریش اگر دوست  
 در میان شما فرزندی بوجود آورده مرا اعلام بدهید که دوست من  
 عیسی بن مریم زاده است و در میان شما وی نشان می دهد  
 باشد و چند عذر و جوی بران رسیده است عبدالمطلب گفت و اگر  
 پیری بوجود آمده یهودی او را بین مایه و چون بجای عبدالمطلب  
 رفت و حضرت رسالت با صلوات الله و سلامه علیه مشاهده کرد  
 فی الحال پرورش شد و چون باز پرورش آمد گفت بنوه ازین سر اصل  
 رفت و حکم و کتاب ایشان منسوب شد ای جاحقه قریش شما به  
 این مولود حرم می نویسد بخدای سوگند که آن یا شاکن که خبر آن  
 از شرق بجنب رسد و ازین نوع و اینک بنوه بی قیاس است و الله  
 اعلم بالصواب **فصل در بیان نسب و احوال و احوال و احوال**  
**عبدالله و ذوالنورین رسول الله علیه و سلم و ذوالنورین**  
**فصل اول در بیان احوال و احوال و احوال و احوال**  
 پسر عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب  
 بن مؤده بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه  
 بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است  
 و از عدنان تا به آدم اختلاف در طرق آن واقع است و بعضی گفته  
 اند عدنان را پسر ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم

کشف

بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم  
 بن صالح بن قینان بن اذخش بن سام بن نوح بن ملک بن نوح  
 بن ابراهیم بن هارون بن معاد بن نوح بن ارفخشذ بن شیت  
 بن آدم علیه و علی جمیع انبیاء الله السلام بود اسم الکرمه عدنان  
 بن اذخش بن زید بن یزید بن احوال النبی و کفر زید جمیع است  
 و پیری نیست بود و احوال النبی ابراهیم است و بکری که ابراهیم  
 است و چون دیدند که ابراهیم برافتن نشوخت او را احوال النبی  
 خواندند و از معد تا ابراهیم هم پدرش بود اند و الله اعلم  
**فصل در بیان احوال و احوال و احوال و احوال**  
 بود و او و پسر و ابوطالب هر سه ازین مایه بودند و نام او طالت  
 عربی بن هاشم بن عرفان بن خزیمه بود و این قول مجرب است  
 و ما شیم بن حجر قل از پدر خود کرده گفت عبدالمطلب و ابوطالب و پسر  
 و عبدالمطلب و عاتکه و حمزه و حمزه و عبدالمطلب هم از طایفه کوفه  
 بوجود آورده بودند مجرب است و این را در این زمان که عبدالمطلب  
 جاه و عزیمت و قریش با وی عادی بودند و کوفه را چون او را  
 ده پسر بالغ هر رسته یکی از ایشان حجه خدای لیه قربان کند و چون  
 ده پسر او نام رسید صدقه حال با پسران ملت و ایشان را جمله مطیع  
 یافت پس گفت هر یک سهمی بر او اند و نام خود بران نویسد و سواد  
 و حیاتی که در او و از آن سهم بر گرفت و پیش پسر برد و باقی آن

اسم  
 هم  
 هم